

دلاله میگردد و من ابو بکر و عمر را ناسزا میگویم شیخی در خواب دیدم که قیامت قائم شده است و همه مردمان روی بخت رسالت صلی الله علیه و سلم نهاده اند تا گاه دیدم که رسول صلی الله علیه و سلم نشسته است و گویند بین وی پیری دو موی شسته و بر بسیاری روی نشسته پیری دیگر دو موی نشسته و مردم بر رسول صلی الله علیه و سلم سلام میکردند من نیز نزدیک شدم و با بروی سلام گفتم کی از آن دو پیر گفت یا رسول الله این از ما چه میخواهد رسول صلی الله علیه و سلم فرمودست که مرا بیکه از خواب در آمدم و فی الحال موی روی و ابروی بر خفت و در چهار ماه جهان بماند یک روز یکی از ایشان بزمین در انداخته این چه عارضه است که ترا پیش آمده است که طیبیان بدو او آن عارضه نشده اند و جهان در ما جمع که در تصور آن شده است که مگر ما اینان که چونان بر ایاسته فسق و تحت کسی بان حال گردانیده هر چه حقیقت حال را با وی بگویم گفت سبحان الله چرا پیش رسول صلی الله علیه و سلم نوبه نکردی و غدر نمودستی از من

که صلوات و نیکیهاست و غیر آن که بروج رسول صلی الله علیه و سلم می فرستند بوی می رسد و فی الحال طشت و ابروی علی و وضو ساختن و دو رکعت نماز گذاردم و کفتم خداوند التوبه کردم و بفضیلت شیخین رضی الله عنهما قایل شدم یک هفته بزمین بخت که موی روی و ابروی من بر دمید و هم وی آورده است

که یکی از اکار سلف گوید که بشام سفر کردم نماز نایم آوردم که از دم امام چون از نماز فارغ شد بر ابو بکر و عمر رضی الله عنهما دعای بدر کردن سال آتیده باز بنام رسیده اتفاقا نماز نایم آوردم همان مسجد که از دم چون امام فارغ از برای ابو بکر و عمر رضی الله عنهما دعای نیکو کرد با اهل مسجد کفتم که باز بنام ابو بکر و عمر رضی الله عنهما دعای نیکو کرد و اسمان دعای نیکو سبب این چیست گفتند میخواهی که امام پارسه را ببینی گفتند آری مرا بسزای خود آورده اند که در آنجا سکوی بود و از چشمهای وی آتش بر خفت ما وی گفتیم که توان انامی بار شد که بر ابو بکر و عمر رضی الله عنهما دعای نیکو کردی بصر خود اشارت کرد که آری

فارغ

که صلوات و نیکیهاست